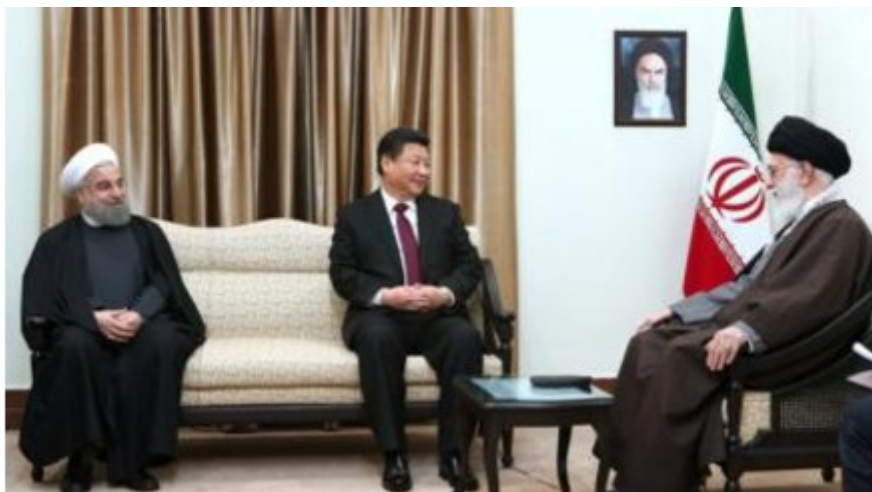


قرارداد استعماری جمهوری اسلامی با چین



قرارداد استعماری جمهوری اسلامی با
چین ضد منافع ملی ایرانیان است.

آیا ایران بیش از این مستعمره "چین
کمونیست" میشود؟

امین بیات

دولت دست نشانده ی روحانی، با توافق خامنه ای
از روی ناچاری و فشارهای اقتصادی، اگر قرار
است تسلیم قرارداد 25 ساله با دولت چین بشود،
خیانتی بزرگ به منافع ملی ایران مرتکب خواهد شد.



دولت چین قرار است که 400 میلیارد در ایران سرمایه گذاری کند که
280 میلیارد آن در توسعه نفت و پتروشیمی و 120 میلیارد آن در

جهت تکمیل زیر ساختهای تولیدی در ایران است.

جمهوری اسلامی ایران با تکیه بر امپریالیسم نو پای چین و روسیه قصد بالا بردن مقاومت و دخالت در منطقه و سرکوب داخلی را دارد، نتیجه مهم این قرار داد ننگین دوام و پایداری جمهوری اسلامی بوسیله چین و روسیه است.

قراردادهای جمهوری اسلامی با چین و روسیه جز استعمار نصیبی برای ایران و ایرانی نخواهد داشت، و با این قرار داد واگذاری بخشهایی از سواحل خلیج فارس از جمله جزیره کیش به چین تحت نام همکاریهای 25 ساله ایران و چین زمینه چنیهای است تا ایران بتواند به چین دراز مدت نفت را بفروشد و چین بتواند در دراز مدت مطمئن از خرید نفت ارزان از ایران باشد، و با تدارک برنامه ریزی شده تحت نام سرمایه گذاری بخشهای مختلف صنعتی، اقتصادی، بهداشتی، ارتباطات، کشاورزی، نظامی و از همه مهمتر استخراج نفت و انرژی، ترمیم راه آهن، همکاری بانکی و قرار است بندر جاسک توسعه یابد، و در ساخت پالایشگاه نفت و صنایع پتروشیمی همکاریهای دراز مدت انجام گیرد و از جمله همکاریهای امنیتی، چینیها قرار است بندر چابهار را به شهر بندری تجاری تبدیل کنند، و برای حفاظت این سرمایه ها که از آن ببعد متعلق به چین هستند، تعداد 5000 سرباز چینی در ایران مستقر شوند، و البته چین باید متعهد شود در سازمان ملل متحد از ایران پشتیبانی کند، اینگونه مطالب در پیش نویس دیده میشود.

حکومت ایران در حال حاضر در نهایت ضعف و بی عملی قرار دارد و در حال فروپاشی است، بنیه مالی حکومت تقریباً به صفر رسیده، و دولت چین از این شرایط کاملاً آگاه است و بنظر میرسد که قصد بلعیدن ایران را دارد، وام میدهد، نیروی نظامی ناظر بر هزینه وام در ایران مسقر میکند، تا در هنگام باز پرداخت که میداند ایران نمیتواند وام را پرداخت کند، در حقیقت اختیار کل کشور در ید قدرت چین "کمونیست" بخوانید امپریالیسم در حال رشد، قرار میگیرد.

کشور چین با 1,5 میلیارد جمعیت در تدارک گرفتن بخشی از اقتصاد جهان، از جمله ایران است، تا بتواند در دراز مدت مواد غذایی مردم چین را تامین نماید یعنی موجودیت چین بستگی به وارد کردن مواد غذایی دارد و صادر کننده تولیدات صنعتی تا وسایل و ادوات جنگی، ساخت چین را بفروش برسانند.

آرایش نوین امپریالیستی چین و روسیه که دارای سیاستهای استعماری و امپریالیستی همچون آمریکا و انگلیس هستند و هیچ تفاوتی در این باره دیده نمیشود، تصرف بندرهای استراتژیک در خلیج فارس، در آفریقا، آسیا، سویلانکا و... نشان از سلطه امپریالیستی نو پا، دارد.

در کشورهای دمکرات و تقریباً آزاد برای انعقاد قرار داد با کشوری دیگر اول پیش نویس قرارداد تهیه و بوسیله دولت در مجلس به بحث گذاشته میشود و کارشناسان امور مربوطه از کل کشور نظر خواهی نموده و در رسانه های رسمی انتشار میدهند و بعد در مجلس تصویب و به دولت برای اجرا ابلاغ میگردد، در ایران اما همه چیز مخفی است و بر عکس.

با انتشار پیش نویس "قرار داد" ما بین دولت های چین و ایران، در اپوزیسیون ایران برخوردهای متفاوتی انجام گرفته است، درست است که این نوشته هنوز به قراردادی رسمی تبدیل و امضاء نشده است، اما معروف است که میگویند "تا نباشد چیزی مردم نگویند چیزها".

طرفداران واقعی حفظ منافع ملی نشان دهنده درجه استقلال در حفظ منافع ملی را نشان خواهد داد.

بخشی از طرفداران ایرانی چینی از منافع امپریالیستیهای چین و روسیه در ایران معتقدند این "قرار داد" به نفع ایران بوده و تحریم های استعماری امپریالیستی را خنثی خواهد کرد و به آینده ایران و منطقه تاثیر مهم استراتژیک بجای خواهد گذاشت، و از این جنبه حرکت میکنند که این "قرار داد" موجب خواهد شد که جلوی اقدامات ضد بشری امپریالیست آمریکا گرفته شود، و عملاً از تعویض و جابجا کردن استعمارگران بنفع چین و روسیه حرکت کرده و شرم گینانه از "قرار داد" از هم اکنون دفاع میکنند، تو گوئی زحمتکشان جامعه برایشان تفاوت میکند که آنها را آمریکا و شرکاء استثمارگرش استثمار کنند یا چین "کمونیست" و روسیه، از این به بعد تسلط بر منافع ملی، مردم داشته باشند.

تو گوئی اگر توازن قوای امپریالیستی در خلیج فارس و منطقه با انعقاد این قرار داد بنفع چین و روسیه تمام شود، روزگار زحمتکشان منطقه پراز شادی و کار و ثروت خواهد شد، چه ساده لوهانه و منافع طلبانه به مسئله به این مهمی بر خود میشود، در تاریخ گذشته یکصد ساله ایران این حرفهای دهان پر کن را "حزب

توده" بنفع ارباب کرم‌لین بخورد مردم میداد و حالا فرزن خلف حزب توده " راه توده" و طرفداران چین توده ای آنها را تکرار میکنند.

درست است که امپریالیسم آمریکا و غرب سلطه گر با تحریم اقتصادی علیه منافع ملی مردم ایران ، حق حاکمیت ملی مردم ایران و تمامیت ارضی ایران را بخطر انداخته است که مجددا سلطه خود را بر منطقه گسترش دهند ، و با زور ارتش و تجاوز و حضور نامشروع در منطقه ، ثروت مردم منطقه، نفت را به چپاول ببرند، با وعده وعید به نیروهای وابسته تلاش میورزند مذبوهانه برای تجزیه ایران و کشورهای منطقه برنامه ریزی کنند.

دولت جمهوری اسلامی ایران از روی ناچای و گرفتاریهای بی حداقتصادی تغییر مواضع داده و بسمت چین و روسیه شتاب زده در حرکت است و شعار " نه شرقی نه غربی " تبدیل شده به تماما شرقی، حالا همسویی مواضع دولت جمهوری اسلامی در گذشته با "حزب توده" بود امروز این وظیفه بعهدده بخشی از هواداران ایرانی چین کمونیست واگذار شده است.

آیا منافع ملی ایران را امپریالیستهای چین و روسیه میتوانند تامین کنند؟

اگر در ایران یک دولت ملی و دمکرات بر جامعه حکومت میکرد و نماینده واقعی مردم که بر آمده از یک انتخابات آزاد بود ، و منافع ملی ایران را نه به آمریکا و اتحادیه اروپا و نه به چین و روسیه میفروخت و سیاستی پایا پای و مستقل را پیش میگرفت و برایش مهم نبود که طرف معامله چه دولتی باشد بلکه مهم حرکت از منافع مردم بر اساس احترام متقابل در دستور کار دولت قرار میگرفت آن وقت دیگر ناصح احزاب وابسته شوروی سابق و احزاب وابسته به چین وده ای و امثالهم تاثیری در قرار دادها نداشت.

سیاستهای چین و روسیه در قبال مردم ایران:

امپریالیستها و دشمنان طبقه زحمتکش جهان و ایران هستند که فقط به منافع خود می اندیشند و اکثریت قریب به اتفاق زحمتکشان جهان را استثمار میکنند باهم هیچگونه تفاوت ماهوی ندارند فقط با هم داری تضاد منافع هستند.

همان قدر دولت امپریالیستی آمریکا ضد مردمی و ضد کارگری است که دولتهای امپریالیستی سرماییداری چین و روسیه هستند، هر دو بدنبال منافع استعماری خویش در ایرانند و هر کدام امروز از شرایط

ضعف حاکم بر ایران و دولت جنایتکار جمهوری اسلامی استفاده کرده و بدنبال بستن قرار داد های استعماری هستند و دولت ورشکسته ایران از هر لحاظ برای بقای خود تسلیم امیال منافع طلبانه ی چین و روسیه شده است و دست تجاوز کارانه ی چین و روسیه را بر آسمان، زمین و آبهای ایران باز خواهند گذاشت .

تا به حال نه چین و نه روسیه از حق منافع ملی ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد دفاع نکرده اند، بهمین دلیل ساده هم چین و هم روسیه همانند آمریکا و اتحادیه اروپا دارای منافع مشترک علیه منافع مردم ایران میباشند ، چین نمیتواند بخاطر داشتن روابط سیاسی و تجاری بالائی با آمریکا آنرا با ایران مبادله کند ، و شاید و بطور حتم با انتشار این سند مشترک میخواهند برگ برنده در مقابل آمریکا در دست داشته باشند.

آیا تفاوتی ما بین قرار دادهای زمان پهلوی و جمهوری اسلامی هست؟

امروز دیده میشود که طرفداران سرمایه داری ایرانی بدنبال تامین منافع آمریکا و اتحادیه ی اروپا هستند و در گذشته از انعقاد قراردادهای ننگین و استعماری و پیمان های نظامی آمریکا و ایران و با قرار دادهای استعماری اختلافی نداشتند و ایران جزء استتار 52 آمریکا بحساب می آمد و انقلاب 57 که بدست خمینی و یارانش (بنی صدر ، قطب زاده و یزدی) در پاریس به کجراه اسلام کشیده شد، این منافع قطع شد ، حالا چه تفاوتی و چه شرایطی موجب این شده که بخشی از نیروهای سیاسی چپ و راست وابسته منافع چین و روسیه را به منافع دیگر امپریالیست ها ترجیح می دهند، و این سیاست یک بام و دو هوا را بر ضد منافع ملی مردم ایران تبلیغ و این در حالیست که این توضیحات نوکر منشی آنها برای مردم ایران قابل قبول نیست.

سیاست ایران بر باد ده و ضد منافع ملی جمهوری اسلامی:

طی چهل سال و اندی حاکمیت ترور و خفقان و کشاندن اقتصاد ایران به ورشکستگی ، سرکوب دمکراسی ، نا امن کردن جامعه، سرکوب آزادیهای مدنی، گسترش فساد ، رواج شکنجه و اعدام ، تبعیض آشکار و ستم مضاعف بر زنان، امنیتی کردن جامعه در کلیه ی عرصه ها، و تبدیل کردن دولت ایران به سرکرده تروریسم بین المللی ، و نا دیده گرفتن منافع ملی مردم ایران ، تاراج ثروت پس انداز مردم از بانکها و صندوقهای بازنشستگی و ... رژیم جمهوری اسلامی به خیال باطل خود در چنین اوضاع و احوالی از سر استیصال قرار است با انعقاد

قراردادی ننگین که به تایید بیت رهبر جنایتکار و مجلس نظامی و امنیتی 10 درصدی هم در آینده برسد ، چین و روسیه را در ایران حاکم برمال و جان مردم کنند تا حکومت جهل و جنایت اسلامی پایدار بماند ، چه خیال باطلی ، تفاوت عملکرد سرمایه داری خصوصی نوع چینی و روسی با سیاست نئولیبرالی امپریالیستی در کجاست؟ در حقیقت قصد و هدف سرمایه گذاری میلیاردی چینی ها در ایران اسلامی اگر در آینده به واقعیت تبدیل شود که بستگی به عملکرد مردم با حکومت و تصویه با آن دارد ، همان سیاست استعماری و سلطه سرمایه و بردن ایران و ایرانی به وابستگی کامل یعنی اجرا و پیاده کردن سیاست ضد ایرانی و ضد کارگری" بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" نیست؟ که قرار است طی 25 سال با سلطه چین و روسیه خون مردم ایران را به مکند و سودهای فراوان ببرند، و مردم ایران همچون گذشته در فقر و گرسنگی و وابستگی بسر ببرند، نیست؟

سرمایه داری جهانی از نوع چینی و روسی و آمریکائی از موضع و شرایط ضعف ایران حرکت میکنند و هیچگونه پایبندی به حقوق بشر ، جز استثمارکارگران ایران ندارند، و دولت تروریستی ایران بخاطر بقای زندگی ننگین و آدم کش خود چوب حراج به منافع ملی ایران میزند و می بینیم که هر روز تمامیت رژیم و آخوند ها در مقابل مردم منزوی تر و بی اعتبارتر میشوند و این در حالیست که مردم دریافته اند این دولت اسلامی در کلیتش در فساد، رانت خواری، دزدی و غارت، سرکوب، شکنجه ، نقض فاحش حقوق شهروندان ایرانی، دشمنی آشکار با طبقه زحمتکش که رژیم را به سرانجام سقوط کشانده است ، و خیال میکنند که چین و روسیه قادر به نجات و تداوم این دیکتاتوری عریان او، میباشند.

بنظر من میبایست در ایران مردم برای تحقق حقوق دمکراتیک و آزادیهای مدنی مردم بسیج شوند و مستقل از استعمار گران جهانی از حق حاکمیت ملی خود دفاع کنند و آنرا از حکومتگران اسلامی پس بگیرند. 20.07.2020

سازمان تجارت جهانی و نئولیبرالیسم اقتصادی از ناهید جعفرپور

بررسی و تحقیق ناهید جعفرپور

در کنار صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و بانک تسویه حساب های بین المللی، سازمان تجارت جهانی مو"سه ای است مرکزی، که در میان کارشناسان از این سازمان بعنوان دستگاه دولتی بین المللی شده مرکزی نام برده می شود، دستگاه دولتی که چرخه های جهانی سازی گسترده تر سرمایه داری را به حرکت در می آورد.

هیچکس اعضای این سازمان را انتخاب نکرده است. از هیچکسی سؤال نشد و سؤال نخواهد شد که آیا می خواهد این سازمان وجود داشته باشد؟. تنها اقلیتی کوچک از وجودش با خبر بوده و از آن بهره می برد. با این حال این سازمان از سرنوشت مردم جهان گرفته تا مویرگ های زندگی روزمره ما را تحت کنترل خویش دارد و برایش تصمیم می گیرد و بر آن حکومت می کند. سازمان تجارت جهانی 23 سال پیش تاسیس شد و سریعاً 120 کشور به آن ملحق گردیدند. امروز 160 کشور جهان زیر پوشش این سازمان قرار دارند.

در حالیکه طبق طراحی اولیه، برای تحرک سرمایه و آزادی بین المللی داد و ستد و در نتیجه تشکیل ساختار مالی بین المللی، صندوق بین المللی پول وظیفه حفاظت از ثبات مالی بین المللی از طریق وام های اضطراری و بانک جهانی وظیفه تامین مالی بلند مدت در جهت بهبود اقتصادی را بعهد گرفته است، سازمان تجارت جهانی امکان عملکردی چند جانبه برای تنظیم تجارت بین المللی و تحرک نامحدود سرمایه و کالاها و خدمات را تضمین می نماید.

ریشه های سازمان تجارت جهانی با این حال به تاریخ پس از جنگ دوم جهانی و جنگ سرد برمی گردد. هسته اولیه سازمان تجارت جهانی در سال 1947 از قرار دادی پیشنهادی از سوی آمریکا برای موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت "گات" متولد شد و از ژانویه 1948 آغاز بکار

کرد. بعد از آن چندین دوره طولانی مذاکره، این توافقنامه مجدداً تائید گردید و گسترش یافت و تعداد بیشماری از دولت‌ها را بزیر پوشش خود درآورد. 23 کشور در قرار داد اولیه "گات" شرکت داشتند.

در سرمایه داری "غرب" بازسازی شده، در کنفرانسی با شرکت 44 کشور در برتون وودز آمریکا در سال 1944، سیستمی برای تسهیل تجارت و مبادلات مالی بین المللی طرح ریزی شد. همزمان در این سیستم با کنترل جابجائی سرمایه، نرخ ارز ثابت و پیوند دلار/ طلا، توسعه کینزی برای تنظیم دولت‌های رفاه مجاز گشت. قانون "گات" خلق گردید تا بدانوسیله گسترش فضای تجاری یکدست ممکن گردد. هدف اصلی این بود که از "شیوه‌های تبعیض آمیز تجاری" "حمایت گرائی" که باعث تکه تکه شدن بازار جهانی و رکود اقتصادی جهانی در سال‌های 1930 شده بود، جلوگیری شود.

در حقیقت موافقت نامه‌های تجاری متمرکز در گات می‌بایست از ظهور بلوک‌های تجاری ممتاز جلوگیری نماید و همچنین هر وقت که یک دولت عضو شرایط را برای یک شریک تجاری بهبود بخشد، همزمان باید این شرایط را برای دیگر کشورهای عضو فراهم سازد.

ایجاد سازمان تجارت جهانی نتیجه نشستی بود که از سوی گات در سال 1986 در اروگوئه برگزار گردید. پشتیبانان و خط‌دهندگان سازمان تجارت جهانی لابی‌های قدرتمند کنسرن‌های بزرگ چندملیتی و اطاق‌های فکر این کنسرن‌ها که فراتر از قانون گات عمل می‌کنند، می‌باشند.

توافق نامه‌ها و قرار دادهای سازمان تجارت جهانی، در ظاهر به مردم جهان وعده بالاترین استاندارد‌های زندگی، اشتغال کامل و درآمد پیوسته بالاتر و همزمان استفاده از منابع و ذخایر جهان با اهداف توسعه پایدار و حفاظت از محیط زیست را می‌دهد. تئوری "اقتصاد لیبرالی" پشت این اهداف، در واقعیت برای ارزان سازی نیروی کار و بهره‌وری بیشتر پایه گذاری شده است. سازمان تجارت جهانی برای اعضایش مقرراتی وضع نموده است در ارتباط با تعرفه گمرکی تجارت خارجی و تعرفه مالیات‌های تنبیهی و تعرفه اقدامات اقتصادی با برنامه ریزی و همچنین اقدامات اقتصادی دولتی "تولیدی"، تا بدینوسیله مقررات و موانع را هر چه بیشتر کاهش دهد.

سازمان تجارت جهانی نیروهای بازار را آزاد نموده و به سرمایه گذاران اجازه می‌دهد تا با تحرکی بی‌حد و حصر به تبادل کالا و خدمات پردازند. چشم انداز آن ایجاد جهانی بود و هست که در آن هر

کشور خود و دستمزدبگیرانش را تا آنجا که می تواند روی تنها رشته های محدودی از تولید متمرکز نماید و بی نهایت از ذخایر طبیعی اش در خدمت رقابت جهانی استفاده کند تا بدینوسیله سرمایه بیشتر و بیشتر افزایش یابد. در این راه از فرایند های ناکارآمد تولیدی جلوگیری شده تا بدینوسیله فرایندهائی بهره ور افزایش یابند و قیمت کالا و خدمات و مواد اولیه کاهش یابند. محصولات جدید بازار را اشباع نموده و نیاز مصرف کنندگان از طبقات متوسط بخصوص در "جنوب" را راضی سازند. شرایط امن و شفاف و قابل پیش بینی برای سرمایه به نوبه خود به افزایش سرمایه منجر می گردد. درست بمانند تمامی پیمان های تجارت آزاد، وعده های رشد ویژه اقتصادی داده شد تا بدینوسیله نگرانی

کارگران زن و مرد شرکت هائی را که دیگر توانائی رقابت را نداشتند را از بین ببرند. در حقیقت با خلق جهان تجارت آزاد، در تئوری یک رشد اقتصاد جهانی به مردم جهان وعده داده شد.

تجارت آزاد همواره از علائق مهم و ویژه پیشرفته ترین دولت های سرمایه داری است و سرمایه های کلان و صنایع غالباً در جستجوی حوزه های سودآورتر سرمایه گذاری " سرمایه گذاری های مستقیم خارجی" و همچنین مواد خام و بازار جدید می باشند. امپراطوری بریتانیا تا سال های 1840 صنایع داخلی خود را راه اندازی و گسترش می داد و سپس بعد از این سال ها به حمایت تجارت آزاد جهانی و گسترش آن از طریق غالباً «خشونت نظامی» پرداخت. سپس امپراطوری بریتانیا به همراه ایالات متحده آمریکا تبدیل به " قلب سرمایه داری جهانی" گردیده و از اواخر قرن 19 با " سیاست درهای باز" که به درستی می توان واژه " امپریالیسم تجارت آزاد" را به آن نسبت داد، پیش بردند. بریتانیا و آمریکا برای رهائی از مشکل محدودیت های توسعه درونی سرمایه داری و در نتیجه مشکل انباشت، افزایش صادرات را دنبال نمودند. بنابراین قانون " گات" که در نتیجه ترس ایالات متحده آمریکا از بازگشت به بحران اقتصادی سال های 1930 وضع گردید، بخشی از شرایط تولد "امپراطوری آمریکا" که هدفش مدیریت سرمایه داری جهانی بود را فراهم نمود. در این میان تنها وجود اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای بلوک شرق برای " منطقه بزرگ" غرب محدودیت ایجاد نموده بود.

در نتیجه سازمان تجارت جهانی به ویژه در خصوص گسترش منافع کنسرن های بزرگ و انحصارات سرمایه داری چند ملیتی تاسیس گردید. این سازمان می بایست امنیت کنسرن های سرمایه داری را فراهم سازد تا

نه تنها این کنسرن ها در داخل کشورهايشان کالا توليد نمايند و در خارج بفروش رسانند بلکه سرمايه گذاري هاي مستقيم خارجي و جابجائي سرمايه را سهل و ممکن گردانند.

فروپاشي دولت هاي "سوسياليستي واقعا موجود" فرصت هاي جديد و همزمان محدوديت هاي ساختاري براي سرمايه به همراه آورد. در روند خصوصي سازي، در اروپاي شرقي يك پرولتارياي عظيم جديد به وجود آمد. سازمان تجارت جهاني بستري به وجود آورد تا بطور سيستماتيک از شکاف دستمزدها ميان غرب و شرق نهايت بهره برداري شود. تا به امروز هم بخش اعظمي از تجارت جهاني توسط کنسرن هاي چند مليتي انجام مي پذيرد. براي مثال شرکت هاي چند مليتي بخش هائي از فرايند توليد و ايجاد ارزش اضافي را در خارج از کشور انجام مي دهند. جائي که در ازاي کار فشرده دستمزد کمتر و هزينه پائين تري پرداخت مي شود. بدون وجود سازمان تجارت جهاني اين امر براي کنسرن هاي سرمايه داري ممکن نبود. بقول توماس فريدمن "چشم انداز يك سرمايه داري جهاني نئوليبرالي بدون مرز و يك «جهان مسطح» خلق گرديد".

نتيجه اين شده که امروز يك رقابت مرگبار در امتداد مرزهاي ملي طبقه کارگرجهان را از هم جدا نموده است. در سرمايه داري جهاني شده، سرمايه هاي فرامليتي، نيروي طبقه کارگر ملت ها را در برابر يکديگر قرار داده و با تهديد جابجائي سرمايه " يا اعتصاب در سرمايه گذاري" کارگران را به قبول دستمزدهاي کمتر و کار فشرده تر وادار مي نمايند. با توجه به گزارش " سازمان بين المللي کار" (گزارش دستمزد 2014/2015) از زمان استقرار سازمان تجارت جهاني يعني سال 1995، نرخ دستمزدها و يا به بيان ديگر سهم دستمزد و حقوق ها از توليد ناخالص داخلي، در تمامي کشورهاي توسعه يافته (مانند آلمان از 61 به 58 درصد، ژاپن از 67 به 60 درصد، ايالات متحده آمريکا از 60 به 56 درصد، ايتاليا از 62 به 55 درصد) پائين آمده است. همچنين در تمامي بازار هاي کشورهاي در حال توسعه، براي مثال مکزيک از مجموع 44 درصد به 38 درصد، ترکيه از 42 به 33 درصد تقليل يافته است. همينطور در چين از زمان الحاقش به اين سازمان در سال 2001، سهم دستمزدها از 54 درصد به 47 درصد رسيده است.

افزون بر اين، سرمايه هاي فرامليتي دولت هاي ملي را که با يکديگر براي جذب سرمايه گذاري هاي خارجي رقابت مي کنند، غارت مي کنند. بدين صورت که مثلا در مورد يارانه هاي مالياتي، بر اساس مقررات سازمان تجارت جهاني، چه براي سرمايه هاي داخلي و چه سرمايه هاي

خارجی، برابر و بدون تبعیض باید تحت قوانین این سازمان عمل شود. بر اساس یک مطالعه گسترده ده ماهه نیویورک تایمز در دسامبر 2012، برای مثال کنسرن های چند ملیتی سالانه بطور متوسط 80,4 میلیارد دلار آمریکا از پول مالیات دهندگان دولت آمریکا و دولت های محلی دریافت می کنند. دولت ها در مقابل بحران مالی و هزینه جنگ های منطقه ای جهان، با از بین بردن رفاه اجتماعی (مدد های اجتماعی، انواع و اقسام بیمه های بیکاری، بازنشستگی، بیماری و...) و از بین بردن رفاه کینزی، به خواست های سرمایه نئولیبرالی پاسخ می دهند. در این فرایند، کاهش مرتب سهم نیروی کار و کاهش بیمه های بیکاری و تحریم ها علیه بیکاران و... در نتیجه به یک تقسیم نابرابر گول آسای جهانی بر علیه طبقه کارگر جهان و به نفع سرمایه داری نئولیبرالی منجر می گردد. پائین آمدن درآمدهای حاصل از کار همواره در برابر بالا رفتن درآمدهای حاصل از سرمایه قرار می گیرند. پیامد چنین توسعه ای، آنطوری که اقتصاددان برجسته فرانسوی توماس پیکتی توصیف می کند، تجمع و افزایش چشمگیر و تمرکز ثروت در دستهای 1 درصد از مردم جهان (شاید حتی کمتر از 1 درصد) است.

برای این گونه توسعه و سر پا قرار داشتن بورژوازی فراملی، سازمان تجارت جهانی پیش شرط های تعیین کننده ای را مقرر نموده است. تنها به این صورت و با کمک سازمان تجارت جهانی است که کنسرن زیمنس برای مثال موفق می شود نرم افزار های بخش مهندسی خود را به هند منتقل نماید.

با این حال نتیجه قابل پیش بینی بود: نه تنها مارکسیستها در برابر چنین توسعه ای هشدار دادند، بلکه در یک تحقیق کارشناسی از سوی دو نفر از اقتصاددانان بانک جهانی در سال 1993، گفته شده بود که سازمان تجارت جهانی فشار بر شرکت ها را برای کاهش هزینه ها به منظور بالا بردن توان رقابتی، افزایش خواهد داد. بر اساس پیش بینی این گزارش دستمزدها سقوط خواهند کرد و درآمد کارگران کاهش خواهد یافت. در اینجا تنها موضوع استثمار کشورهای در حال توسعه توسط کشورهای سرمایه داری توسعه یافته نیست بلکه قطبی شدن جهان میان ثروتمند و تهیدست، با جزیره های کوچک متشکل از میلیونرها و میلیاردرها و فرسایش و فشار به مزدبگیران متوسط و گسترش فقر میان مزدبگیران کم مهارت است. در این گزارش اظهار نگرانی شده بود که ادغام اقتصاد جهانی با تجارت آزاد برای منافع یک اقلیت کوچک ممتاز آنهم با صرف هزینه برگرده اکثریت مردم جهان، نه به نفع صنایع است و نه به نفع توسعه کشور های در حال توسعه می باشد.

برای کشورهای در حال توسعه، امپریالیسم تجارت آزاد به معنای زیر است: از آنجا که تمامی کشورهای که ملحق به سازمان تجارت جهانی می شوند، خود را موظف می کنند که به سرمایه های خارجی چون سرمایه ها داخلی بنگرند و برای آنها همان مزایای مالیاتی سرمایه داخلی را وضع نمایند، لذا این امر همانند آنچه که در سال های 1950 و 1960 در کشورهای جهان سوم دنبال شد، از توسعه صنایع ملی و استراتژی استقلال این کشورها جلوگیری نموده و سیاست وارد کردن کالا های خارجی به جای صادر کردن کالا های داخلی جایگزین خواهد گردید. کشورهای (جنوب) در این فرایند وابسته به صادرات از خارج و نوسان قیمت های بازار جهانی می گردند. زمانی که این کشورها خود را به تولید تعداد کمی از محصولات که در بازار جهانی قابل رقابت هستند، محدود نمایند، اگر قیمت این محصولات در بازار جهانی به ناگهان افت کند، با این مدل توسعه، این کشورها یکسبه به وضعیت نابسامان اقتصادی فرو خواهند رفت.

نکته دیگر اینکه برای کشورهای در حال توسعه، در جهان سرمایه داری تجارت آزاد، از آنجا که قیمت واردات با تکنولوژی بالا به همان درجه که قیمت محصولات کشاورزی و مواد خام و منابع طبیعی افت می کند، کاهش نمی یابند، اصل مبادله نابرابر برقرار خواهد شد. این به این معنی است که نخبگان حاکم در این کشورها می بایست نرخ استثمار را از طریق ظلم و ستم و آزار و اذیت اتحادیه های کارگری و محدود کردن بازار کار افزایش دهند، تا بدینوسیله در زمینه های محدود خود در بازار جهانی قابل رقابت باقی بمانند و از طریق صادرات بیشتر بتوانند قروض خارجی خویش را جبران کنند و در نهایتاً تکنولوژی ضروری برای توسعه را وارد نمایند.

تاریخ جامعه بورژوازی با یک معضل بورژوازی مشخص شده است: یک اقلیت کوچک در جامعه که به حاکمیت خود بر کل جامعه هرگز مطمئن نیست. به لحاظ تاریخی لیبرالیسم - ایدئولوژی مرکزی بورژوازی - سعی دارد توده های مردم (از جمله زنان و جمعیت مناطق استعماری) را در ابتدا بطرق مختلف از جمله ارائه مدارک واجد شرایط بودن برای حق رای، مانند مدارک مالکیت یا تست بیسوادی و...از رای دادن حذف نماید. اما در دراز مدت موفق نشد و نتوانست این مقررات را حفظ نماید. ظهور جنبش کارگری سوسیالیستی در اواخر قرن 19 باعث گردید تا از سر اجبار و با بی علاقهگی به اصلاحات قوانین انتخاباتی تن در دهد و بنابراین درهای پارلمان را برای اختلافات طبقاتی بگشاید. در این مقطع از منظر بورژوازی یک پرسش اساسی وجود داشت:

چگونه یک اقلیت بورژوازی اما به لحاظ اقتصادی در حاکمیت، تحت شرایط حق رای عمومی خواهد توانست مانع اکثریت مزد بگیر شود تا ابزار حق حاکمیت بورژوازی یعنی مالکیت خصوصی سرمایه داری، را در کفه ترازوی قانون قرار ندهد و از او نگیرد و رهبری اقتصادی را از طریق اقدامات اجتماعی به بخش عمومی منتقل نماید؟ تصادفی نیست که در این مرحله از پیشگامان نئولیبرالیسم یعنی لودویگ فون میزس به صراحت به عنوان «ناجی تمدن» مورد تقدیر قرار می گیرد. زیرا که وی برای امنیت مالکیت خصوصی، رهبران و سازمانهای جنبش کارگری و نظام پارلمانی را از بین می برد.

فاشیسم به دلایل گرایش تهاجمی اش در مقابل تمامی دولت های ملی موجودیت سرمایه داری را دچار مخاطره می نمود. بعد از رهایی از فاشیسم و به وجود آمدن بلوک کشورهای سوسیالیستی و در زمان تقویت گرایش های ضد سرمایه داری اروپای شرقی، آمریکا و دولت های اروپای غربی اولین وظیفه خود دانستند تا سرمایه داری را بازسازی نمایند. یکی از ابزار این بازسازی مجدد، وضع قانون پیش کسوت سازمان جهانی یعنی قانون گات بود (موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت). در چارچوب سیستم رقابتی، بین المللی شدن "نیو دیل" طرح جدید با تعدیل دولت رفاه کینزی، بر بستر تولید انبوه فوردیسم و مصرف گرایی، جایگزین شد. این خود در واقع سازش تاریخی میان کار و سرمایه بود.

نئولیبرالیسم - به مفهوم ایدئولوژی جناح راست بورژوازی - از این شکل از دمکراسی سرمایه داری " به معنای گسترش پایه اجتماعی دمکراسی" متنفر بود. موقتا نئولیبرال هاشکست خورده بودند. لذا عقب نشینی نمودند و در سال 1947 انجمن مونت پلرین را تاسیس نموده و منتظر نشستند تا زمانی ایده های لیبرالی شدن مجددا برای سرمایه مفید واقع شود و بتوانند بر علیه دولت رفاه موضع تهاجمی بگیرند. این انتظار در سال های 1970 بهنگام بحران فوردیسم بسر رسید. سیاست کینیزی از طریق پیگیری اشتغال کامل قدرت ساختاری سرمایه را محدود نموده بود. در نبود بیکاری جمعی، مزدبگیران دیگر مجبور نبودند هر شغلی را قبول نمایند و به هر شرایط سختی تن در دهند. پیامد این روند فشار به سود سرمایه بود. در این وضعیت در اواسط سالهای 1970 تنها دو امکان وجود داشت: یا اینکه جنبش کارگری جهانی و چپ های سوسیالیست موفق می شدند که قدرت سرمایه را بشکنند و بسوی سوسیالیسم حرکت کنند و یا سرمایه موفق میشد با یک ضد حمله به پیروزی دست یابد. نئولیبرال ها در انتظار چنین لحظه ای بودند.

با تهاجمات گسترده آنان سرمایه پیروز می شود و پروژه جهانی سازی برای بازگرداندن نرخ سود به اجرا در می آید. افزایش چشم گیر نرخ بهره در ایالات متحده آمریکا در سال های 1980، گامی دیگر در همین راستا بود. این مسئله جنبش کارگری را به جایی رساند که در برابر بیکاری جمعی قرار گرفت، و اجباراً راه بسوی وام صندوق بین المللی پول فراخ و همزمان درهای بازار بسوی جنوب گشوده شد. درچنین فرایندی صدها میلیون نفر از طبقه کارگر بیکار شده و دستشان از امرار معاش کوتاه گردید. طبقه کارگر در سرتاسر جهان در رقابت با یکدیگر قرار داده شد. قدرت ساختاری سرمایه با وجود تحرکش و همچنین ارتش ذخیره نیروی کارصنعتی جهانی، مجدداً باز سازی گردید.

در شیلی دوران دیکتاتوری پینوشه پس از سال 1973، ایده های اقتصاد آزاد اقتصاددانان نئولیبرالی چون میلتون فریدمن و نوچه های شیکاگوئی اش برای اولین بار آزمایش گردید. همکاری با حکومت پینوشه اساساً تاکید بر روح غیر دمکراتیک نئولیبرال ها بود. هدف واقعی آنها در واقعیت نه فاشیسم بود و نه دیکتاتوری فردی، بلکه پیدا کردن راه حل برای بورژوازی بود - در سر راه نئولیبرال ها هر چه طبقه کارگر بزرگتر باشد مشکلات هم بزرگتر خواهند بود - می بایست تضمین می شد که توده مردم در تک تک کشورها در انتخابات های همگانی نمایندگان احزابی را انتخاب نمایند که گرچه تصور می کنند خود تصمیم گرفته اند اما قدرت بورژوازی را دچار مخاطره نمایند. این هدف در ذهن نئولیبرال ها در خدمت یک ترفند بود: حکومت مبتنی بر قانون اساسی و یا حکومت بر قانون اساسی. سرمایه نئولیبرالی با جدیت برنامه ای را دنبال می کرد که بتواند توسط آن تصمیمات مالی و اقتصادی و سیاسی طبق اراده مردم و دینامیسم دمکراتیک پارلمان را خنثی نماید.

برای سرمایه، ساختار تصمیم گیری موسسات بسیار مهم است. قوی ترین ارگان سازمان تجارت جهانی برای مثال، کنفرانس وزیران که شامل وزرای اقتصاد و تجارت کشورهاست، می باشد، که در برابر پارلمان های ملی هم پاسخ گو نیستند. دقیقاً به همین دلیل هم این دولت بین المللی ایجاد شده: تمرکز تصمیمات بر روی معاش مردم تحت نظر نخبگان اجرائی کنسرن های چند ملیتی بدون اینکه پارلمان های ملی و آراء عمومی (انتخابات) در آن دخالت داشته باشند. مدیر عامل اسبق سازمان تجارت جهانی رناتو روگیورو در این باره می گفت: ما در حال نوشتن قانون اساسی یک اقتصاد جهانی واحد هستیم، یک قانون اساسی برای سرمایه داری جهانی.

حال با توجه به آنچه در بالا آمد، یک پرسش اساسی در باره سازمان تجارت جهانی و تجارت آزاد مطرح می‌گردد: چرا دولت‌های ملی که مجبور نیستند در‌های بازارهای خود را به دلیل بحران‌های بدهی یا برنامه تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول باز نمایند، با یک چنین محدودیت‌هایی استقلال خویش را به مخاطره می‌اندازند؟ چرا این دولت‌ها از کنترل ملی بر بخش‌های سیاست مالی و مالیاتی و سیاست سرمایه‌گذاری خود چشم‌پوشی می‌کنند؟ چرا این دولت‌ها داوطلبانه چنین قراردادهایی را امضا می‌کنند؟ آنهم زمانی که بستن چنین قراردادهایی به مفهوم تسلیم در برابر دیکتاتوری بازار است؟

برگردیم به وعده‌های سازمان تجارت جهانی. تاریخ نشان داد که نئولیبرالیسم وعده‌های قرارداد سازمان تجارت جهانی مبنی بر این که استاندارد زندگی طبقه کارگر جهانی را بالا خواهد برد، اجرا نکرد بلکه بر عکس پیامد این قرارداد به نابودی زندگی میلیون‌ها نفر از کارگران و خصوصی‌سازی تامین‌های اجتماعی بسیاری از کشورهای شمال و جنوب جهان انجامید.

بازار آزاد تبدیل به ایدئولوژی امپریالیسم و طبقه سرمایه‌داری گشت. قیام زاپاتیستها در چیپاس مکزیک در برابر پیمان تجاری "نفتا" در سال 1994 اولین سیگنال بود. سرمایه‌داری جهانی بزودی نشان داد که دوباره در معرض ابتلا به بحران است. بحران اقتصادی عمیق اروپای شرقی در سال‌های 1997/1998 که تا ترکیه، روسیه و برزیل گسترش یافت، مقاومت جهانی را باعث گردید. نبرد سیاتل بهنگام نشست سازمان تجارت جهانی در سال 1999 فانوسی بود در اقیانوس طوفانی. در واقع این نبرد لحظه تولد جنبش نقاد جهانی سازی نئولیبرالی شد. نشست نخبگان فراملی سازمان تجارت جهانی یا نشست سران کشورهای گروه 8 از آن زمان تا کنون با مقاومت و اعتراض‌های فراوان روبرو بوده است. در سال 2001 در فضای اولین فوروم اجتماعی جهانی در پورتوالگرو و سپس بعد از آن در کنفرانس‌های متعدد دیگر منتقدین جهانی سازی نئولیبرالی در باره ایده‌های جایگزین خویش به بحث و گفتگو پرداختند. همزمان با طرح رویاهای اقتصاد جدید، بازار سهام در همان سال چون حباب ترکید. بعد از بحران شدید مالی و بانکی سال 2008، سرمایه‌داری در یک رکود اقتصادی عمیق فرو رفت. غرب برای سر پا نگاه داشتن سرمایه‌داری جهانی هر چه فزاینده‌تر به خشونت مستقیم روی آورد.

در کشورهای "جنوب" به ویژه کشورهای آمریکای لاتین مقاومت و خیزش آغاز گشت. برای مثال در بولیوی مقاومت در برابر خصوصی‌سازی آب،

در برزیل جنبش دهقانان بی زمین، در ویا کامپزینا بر علیه کنسرن های زراعی و... همچنین از سوی اتحادیه های کارگری شمال و جنوب جهان اپوزیسیون ها شکل گرفتند. تجارت آزاد فراملی چند جانبه طبق الگوی تجارت جهانی در برابر مقاومت های بیشمار در حال رشد مردم جنوب و شمال جهان قرار گرفت.

در هر حال اما هنوز جاه طلبی های سرمایه داری پایان نیافته است. سیاست های ریاضت اقتصادی و رقابت و تحمیل سیاست و مدل های "رشد" اقتصادی، همراه با تشدید تخریب محیط زیست، همچنان ادامه دارد.

پیمان های سرمایه گذاری در سال های اخیر بشدت افزایش یافته اند. سازمان تجارت جهانی بعنوان روح ضد دمکراتیک نئولیبرالی همچنان در تلاش افزایش سود سرمایه برای تامین منافع کمتر از یک درصد از جمعیت جهان است.

زیر نویس:

1/ گات (GATT) مخفف «General Agreement on Tariffs and Trade» به معنای «موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت»، سندی (قراردادی یا توافقنامه ای) است، مشتمل بر 38 ماده و 4 فصل که در 30 اکتبر 1947 بین 23 کشور عمدتاً پیشرفته و صنعتی، به امضا رسید. این موافقتنامه همان موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت بود، که یک چارچوب شکلی و سیاستگذارانه را برای مذاکره در مورد آزادسازی دسترسی به بازارها دربرداشت و یک دبیرخانه در ژنوداشت. تا سال 1994 که پایان حیات این موافقتنامه به عنوان تنها نهاد ناظر بر تجارت بین الملل بود، اعضای آن به حدود 123 کشور افزایش یافت. گات امروز به عنوان کارگزاری بین المللی وجود ندارد (البته موافقتنامه گات هنوز زنده است) و هم کنون جای خود را به سازمان تجارت جهانی داده است.

جنبشهای اعتراضی گوناگونی علیه سیاستهای سازمان تجارت جهانی صورت گرفته است. و برخی از مهمترین آنها عبارتند از

- سیاتل در سال ۱۹۹۹
- واشنگتن (۱۶ آوریل ۲۰۰۰)
- میلو (۳۰ ژوئن ۲۰۰۰)
- ملبورن (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۰)
- پراگ (۲۶ دسامبر ۲۰۰۰)
- سئول (۱۰ اکتبر ۲۰۰۰)

- نيس (۶ و ۷ دسامبر ۲۰۰۰)
- واشنگتن (۲۰ ژانويه ۲۰۰۱)
- كـيـڊـكـسـيـتـي (۲۰ و ۲۱ آوريل ۲۰۰۱)
- گوتنبرگ (۱۴ و ۱۶ ژوئن ۲۰۰۱)